

بحث آزاد

فلسطین و جهان عرب. مسئول شکست کیست ؟

نوشته : هانی المصری (مدیر مسارات، مرکز فلسطینی پژوهش درباره سیاست و مطالعات استراتژیکی)

ترجمه بهروز عارفی

اجلاس «جامعه عرب» در روز ۹ سپتامبر، حاکی از تغییر کیفی موضع رسمی عرب ها در مورد فلسطین بود. جامعه عرب با برگزاری نشست برای بحث درباره «عادی سازی» رابطه امارت متحده عربی و اسرائیل مخالفت کرد. این تحول نگران کننده ریشه ای قدیمی دارد و رهبری فلسطین در مسئولیت آن شریک است.

به چه دلیل، موضع رسمی عرب ها نسبت به مسئله فلسطین تا این حد خراب شده است؟ آیا مسئولیت رو به زوال رفتن آن با فلسطینی هاست؟ مگر این که دلیل آن فقدان یک طرح عربی متحدکننده و وجود کشور عربی رهبر پس از سقوط پی در پی رژیم هائی باشد که تاکنون کوشش می کردند این نقش را ایفا کنند ؟ آیا بدین ترتیب این وخامت، ظهور دوران تسلط عربستان سعودی را تسهیل کرده و نقش کشورهای کوچک (یعنی امارات متحده عربی) را تحکیم کرده است ؟

بدتر شدن موضع رسمی فلسطین از هنگام تدارک راه حلی از طریق مذاکره با چشم انداز قراردادهای اسلو (۱۹۹۳) شروع شد. این انحطاط عمدتاً محصول فشار عرب ها بر رهبری فلسطین به ویژه بعد از جنگ ۱۹۷۳ است که اینان را مجبور کردند به قطار راه حل سیاسی، درست پیش از ترک ایستگاه سوار شوند و برنامه بازگشت پناهندگان و آزادی بخشی را با طرح ایجاد یک دولت فلسطین بر روی سرزمین های اشغالی ۱۹۶۷ جایگزین کنند.

۱۹۶۷، روزی پایه گذار

ریشه این انحراف عربی، شکست ژوئن ۱۹۶۷ (۱) است که عنصر موسس برای یک سلسله از خرابی های موضع مشترک می باشد. نتیجه این پیامدهای فاجعه بار، پیدایش فرمولی برای محوکردن آثار جنگ و پذیرفتن قطع نامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل (۲۲ نوامبر ۱۹۶۷) بود که به مسئله فلسطین نمی پرداخت. این قطع نامه، ریشه های مناقشه یعنی ایجاد دولت اسرائیل بر روی ۷۸ درصد سرزمین ها، به ضرر مردم فلسطین را انکار کرد. بدین ترتیب این مصوبه، قطع نامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۲۲ نوامبر ۱۹۴۷) در مورد تقسیم که ایجاد دولت عرب بر روی ۴۴ درصد خاک فلسطین تاریخی را البته با اعطای ۵۵ درصد به «دولت یهود» و قطع نامه ۱۹۴ مجمع عمومی درباره برقراری حق بازگشت و جبران خسارت پناهندگان را دور می زد. به رغم این واقعیت که قطع نامه ۲۴۲ و ۳۴۸ (مصوبه سال ۱۹۷۳) شورای امنیت سازمان ملل به مسئله فلسطین نمی پرداخت، فشار عرب ها بر رهبران فلسطین جهت پذیرفتن آن ها با شدت روزافزون ادامه یافت.

دگرگونی موضع فلسطینیان با پیشنهاد سازمان آزادی بخش فلسطین جهت ایجاد تشکیلات ملی خودمختار دارای صلاحیت در مورد هر وجب سرزمین آزادشده، در سال ۱۹۷۴ آغاز نشد؛ و نه حتی در سال ۱۹۸۸ با تصویب برنامه مربوط به تاسیس دولت فلسطین در مرزهای ۱۹۶۷ نیز شروع نشد. بالاخره، رویکرد تدریجی و قدم به قدم جهت رسیدن به هدف، هر زمان که تناسب قوا اجازه دستاوردهای بیشتری را ندهد، قاعده تاریخ است. ریشه انحراف، عمدتاً در این برداشت است که این کار بدون انصراف از طرح ملی و یا اطاعت از مذاکرات و ارائه امتیازهای بلاعوض، با نشان دادن رفتاری نمونه و با این گمان که از طریق مذاکره و بدون هیچ اعمال فشاری می توان به راه حل قابل قبول رسید، ممکن نیست. در حالی که اعمال فشار تنها شکلی است که امکان می دهد در راه تحقق همه هدف ها به پیش رفت.

افتادن در دام راه حلی از طریق مذاکره برپایه درکی نادرست که گمان کنند که جنبش صهیونیستی و مظهر آن اسرائیل، بدون این که فلسطینی ها قادر به تغییر توازن نیروها باشند، حاضر به قبول سازشی تاریخی در مورد تقسیم سرزمین فلسطین خواهد شد، ما را به دادن امتیازهای پی در پی سوق داد تا دشمنان مان راه حلی از طریق مذاکرات را بپذیرند.

اسرائیل، برنده ای بی هزینه

فلسطینی ها ناگزیر شدند در چارچوب ابتکار صلح که شورای ملی فلسطینی وابسته به سازمان آزادی بخش فلسطین در ۱۹۸۸ تصویب کرده بود، قطع نامه ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت را بپذیرند، بدون این که با طرح ملی بنیادی هماهنگ کنند و حتی قطع نامه های دیگر از جمله قطع نامه های ۱۸۱ و ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد را بپذیرند. به عبارت دیگر، برنامه آزادی بخش و بازگشت را با طرح دولت معاوضه کردند. اسرائیل در چارچوب قراردادهای اسلو، حق موجودیت خود را کسب کرد، بدون این که در مقابل، حقوق فلسطینیان، از جمله حق ایجاد دولت شان را به رسمیت شناسد و آن را به چشم انداز آینده مذاکرات محول کردند.

همه این نکات نشان می دهد که انحطاط رسمی عرب ها، مقدم بر انحطاط رسمی فلسطینی ها بوده و دومی، اولی را توجیه می کند. انحطاط امری بد و قابل محکومیت است. انحطاط فلسطینیان بدتر هم هست، زیرا که بر حقوق و منافع اساسی فلسطینی ها آسیب می رساند. امضای قراردادهای اسلو اوج این انحطاط به شمار می رود.

در آغاز، حکومت های عربی با دادن شعار آزادی فلسطین، تصمیم به ایجاد سازمان آزادی بخش فلسطین (در سال ۱۹۶۴) بر پایه برنامه آزادی بخشی و بازگشت گرفتند؛ پس از سال ۱۹۶۷، در اجلاس رهبران در خارطوم «سه نه» ای به تصویب رسید که جمال عبدالناصر و خارطوم توصیه کرده بودند (نه مذاکره ای، نه صلحی و نه شناسائی رسمی اسرائیل). سپس از خواست جمعی مبنی بر حذف آثار تجاوز به جستجوی راه حل جمعی عربی در چارچوب کنفرانس های بین المللی نظیر کنفرانس ژنو (۱۹۷۳) رسیدند، پیش از این که به قراردادهای صلح یک جانبه، مانند قرارداد صلح مصر و اسرائیل (موسوم به قرارداد کمپ دیوید) و کوشش در لاپوشی بر این تسلیم با طرح خودمختاری فلسطین برسند. سپس نوبت قراردادهای اسلو و پیمان صلح اردن (وادی عربیه در سال ۱۹۹۴) رسید. سرانجام، ابتکار صلح اعراب (۲۰۰۲) یکی از اساسی ترین مراحل چشم پوشی عرب ها بود که رهبری فلسطین نیز در آن مشارکت کرد.

ابتکار صلح عربی در سال ۲۰۰۲، تحت نام جستجوی یک راه حل جمعی متعادل مطرح شد، در حالی که اسرائیل نه برای آن آماده شده بود و نه آن را قبول داشت، در نتیجه این ابتکار عمل فقط یک مرحله اضافی در جهت دادن امتیاز بود. هدف از پیشنهاد این طرح، پرداختن تاوان گناه سعودی هائی بود که در سوءقصد های ۱۱ سپتامبر شرکت کرده بودند (در بین ۱۹ نفر درگیر، ۱۵ شهروند سعودی وجود داشت). عربستان سعودی جامعه عرب را مجبور کرد تا شناسائی رسمی و عادی سازی کامل با اسرائیل را در مقابل عقب نشینی آن کشور از سرزمین های عربی اشغال شده در سال ۱۹۶۷ و یک پیمان درباره راه حل عادلانه و مورد قبول در مورد مسئله پناهندگان، که در واقع احاله سرنوشت پناهندگان به اسرائیل بود را تدارک بیند. این نکته بسیار گویاست که روز بعد از تأیید ابتکار صلح عرب، آریل شارون، نخست وزیر وقت اسرائیل به مقر تشکیلات خودگردان فلسطین حمله کرد که به محاصره یاسر عرفات و سرانجام قتل او ختم شد، درست همان طوری که تجاوز سال ۱۹۸۲ علیه سازمان آزادی بخش فلسطین در لبنان یک سال پس از امضای معاهده صلح بین اسرائیل و مصر رخ داده بود.

برای درک رخدادهای سال‌های گذشته و از جمله پس از قراردادهای اسلو، باید تعداد مشخصی از رویدادهای مهم را بررسی کرد. از جنگ ایران-عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰)، تجاوز عراق به کویت (در سال ۱۹۹۰) سپس اشغال خود عراق (در سال ۲۰۰۳) و خواست ایجاد «خاورمیانه جدید»، سه حمله نظامی اسرائیل به غزه، تداوم اشغال با گسترش یهودی‌سازی، شهرک‌سازی‌های استعماری، جابجایی اهالی و طرح الحاق در کرانه باختری، که باید تلاش‌های پی‌در پی در اجلاس سران عرب‌ها را نیز به آن افزود. نیت این تلاش‌ها این بود که با دگرگونی یا وارونه ساختن ابتکار صلح عربی را به نحوی که به بهانه تشویق اسرائیل به پذیرفتن صلح، عادی‌سازی روابط را بر عقب‌نشینی از سرزمین‌ها مقدم کند. درست عکس این نکته رخ داد و اسرائیل رویه‌ای سخت در پیش گرفت.

خطر تصمیم‌های امارات و بحرین و تاثیرات آن‌ها به صورتی است که فقط به وارونه کردن ابتکار صلح به صورتی که عادی‌سازی و شناسایی اسرائیل پیش از عقب‌نشینی صورت گیرد، محدود نمی‌شود، زیرا که این تصمیم‌ها بدون هیچ چشم‌اندازی در مورد عقب‌نشینی اسرائیل انجام شده است. این امر چنان روشن است که صحبتی از پایان اشغال، توقف مستعمره‌سازی‌ها، مسئله پناهندگان و نیز تعهد اسرائیل نسبت به دولت فلسطین، اصلاً در میان نیست. در واقع، تنها نکته‌ای که «عادی‌سازان روابط» به دست آوردند، تعویق الحاق است که به هر صورت و به دلایل دیگر عملی شده بود. به علاوه، این اقدام‌ها را در چارچوب بینش دونالد ترامپ (۲) در مورد حل مسئله فلسطین/اسرائیل ثبت کرده‌اند، که به منزله تایید شرایط آمریکا و دستورات راست افراطی اسرائیل است. در واقع، عادی‌سازی و ائتلاف عربی ایجاد «اسرائیل بزرگ» را تسهیل خواهد کرد.

خروج از قراردادهای اسلو

این واقعیت که فلسطینی ها در گذشته امتیازهایی داده و تا شناسائی رسمی و عادی سازی روابط پیش رفته اند، ادامه همان راه را توجیه نمی کند، قراردادهای اسلو را امضا کردند تا میدان را برای عادی سازی عرب ها باز کند، در عین حال که دائماً به قراردادی از طریق مذاکره دل بستند که مدت ها بود اسرائیل مرگ آن را اعلام کرده بود. اسرائیل سیاست هدایت کشمکش را پیشه کرد و نه راه حل مناقشه را، تا زمانی که مواضع آمریکا و اسرائیل در دوران ترامپ /اسرائیل متحول شدند و سیاست اسرائیل به سیاست تحمیل عمل انجام شده در محل تبدیل شد که پس از این تنها راه حل عملی به حساب می آید.

ورد زبان نتانیاھو، «صلح در مقابل صلح» است – بدون این که بر اشغال پایان دهد- برای این که آن را با شعار «زمین در مقابل صلح» عوض کند، و به خود می بالد که این روش در مورد امارات و بحرین به ثمر رسیده و تا آن جا پیش رفته که تاکید کند که طرح الحاق هم چنان مسئله روز است در حالی که هنوز جوهر قرارداد سه جانبه ایالات متحده-اسرائیل- امارات خشک نشده بود. به عبارت دیگر، عادی سازی و شناسائی رسمی، دیر یا زود، «عادی سازان» را به قبول راه حل اسرائیل برای مناقشه تاریخی سوق خواهد داد.

برای مقاله با این اقدامات نابودکننده آرمان فلسطین، وحدت قدرتمند فلسطینی با تکیه بر مشارکت واقعی و یک بینش و استراتژی جدید که موجب تغییرات کامل برداشت های ما، سیاست ما، نهادهای ما و کارکنان سیاسی ما شود، ضروری است.

نه تهدید به انحلال یا نابودی تشکیلات خودگردان، و نه برافراشتن پرچم اتحاد و مقاومت توده ای کفایت نمی کند. ما باید زمین را جهت خلاصی از محدودیت های قرارداد اسلو آماده کنیم، از شناسائی اسرائیل خودداری کرده، تشکیلات خودگردان را تغییر دهیم، نهادهای سازمان آزادی بخش فلسطین را

از نو بسازیم (و نه این که وصله پینه کنیم) و حضور پایدار مردمی موثر و کارا، قاطعیت و مقاومت را پایه گذاریم.

ما باید به استراتژی بقا، انتظار و واکنشی خاتمه دهیم. اتکا بر دیگران و حساب کردن روی آن ها را برای مثال روی پیروزی جو بایدن یا سقوط نتانیاها، رها کنیم. ما باید استراتژی [سیاست راهبردی] فعال اتخاذ کنیم که به ما امکان دهد پیشرفت ها و واقعیت های جدید را دریافت کنیم، به جای این که آن ها را نادیده بگیریم و بیشتر آماده دگرگونی باشیم تا تسلیم.

با چنین روحیه ای، لازم نیست از جامعه عرب کناره گیری کنیم، چرا که فقط انزوای فلسطین را شدیدتر کرده و به جامعه عرب در کلیت آن و به دولت های عضو به صورت انفرادی اجازه خواهد داد تا سریع تر به نفع عادی سازی عمل کنند. شعار ما باید بیشتر، راه اندازی مجدد جامعه عرب که از هدف اولیه خود که دفاع از منافع فلسطین بود منحرف شده، باشد. جامعه عرب باید ارزش های واقعی خود را بازیابد.

جای گیری در جهانی نو

ذهن های مغشوشی معتقدند که عرب ها در سال ۱۹۴۸ یه آرمان فلسطین خیانت کرده و موجب پیش آمدن سریع نکبه (فاجعه) شدند و آنان همچنان به خیانت ادامه می دهند. این نکته حقیقت ندارد. خیانت ۱۹۴۸ موجب انقلاب مصر (۱۹۵۲) و تغییرات در جهان عرب شد که واقعیت را دگرگون کرد. دلیل تجاوز ۱۹۶۷ همین موضوع است. اما، این جنگ موجب پدیدآمدن انقلاب دوم فلسطین، شورش علیه شکست شد تا این که کم کم در طول زمان پس از جنگ ۱۹۷۳ از محتوای خود خالی شد.

و همین، مایه امید است. ما هنوز می توانیم بر روی خیلی چیزها حساب کنیم؛ پیش از همه، بر روی خلق فلسطین، اراده اش در استوار ماندن و در ادامه مبارزه در درون کشور خود و خارج از آن. سپس، می توان بحران ها و قطبی شدن های درون جامعه اسرائیل را بر آن افزود. عواملی که محصول افراط گرایی فزاینده، گسترش طلبی، ستیزه جوئی، نژادپرستی و امتناع اسرائیل از سازش است. این وضع، فلسطینی ها و جهان را بر خواهد انگیخت تا از اسرائیل روی گردانند - حتی اگر برای این کار زمان زیادی لازم باشد - و نیز زندگی را بر «عادی سازان» و همکاران جدید اسرائیل، سخت تر خواهد کرد.

کارنامه اسرائیل نمایانگر این واقعیت است که این کشور می گیرد، ولی نمی دهد، سلطه گری می کند ولی تقسیم نمی کند. اسرائیل به نام عرب ها نخواهد جنگید. در واقع، این کشور متفقان عربش را رها خواهد کرد. امارات متحده، بحرین و کشورهای خلیج فارس در هر مناقشه آتی در مرزهای ایران چه سیاسی باشد و چه نظامی و یا اقتصادی، بهای گزافی پرداخت خواهند کرد.

اسرائیل تنها قدرت منطقه ای نیست. این کشور رقبای محکمی در ایران و ترکیه دارد، تازه اگر نخواهیم از چین، روسیه، اروپا، هند و ژاپن حرف بزنیم. حتی اگر نخواهیم به جنگ سرد چینی-آمریکائی و نیز همه گیری ویروس کرونا، با پیامدهای سیاسی و اقتصادی بر سراسر نظم جهانی اشاره کنیم. جهان و منطقه در دگرگونی است و ما باید محکم بایستیم و دست به تغییرات ضروری بزنیم تا بتوانیم جایگاه اصلی خود را در نقشه جدید جهان به دست آوریم.

پاورقی ها:

<https://orientxxi.info/magazine/de-la-defaite-arabe-emergee-la-resistance-palestinienne1882>

– ۲

<https://orientxxi.info/magazine/articles-en-farsi/article3217>